

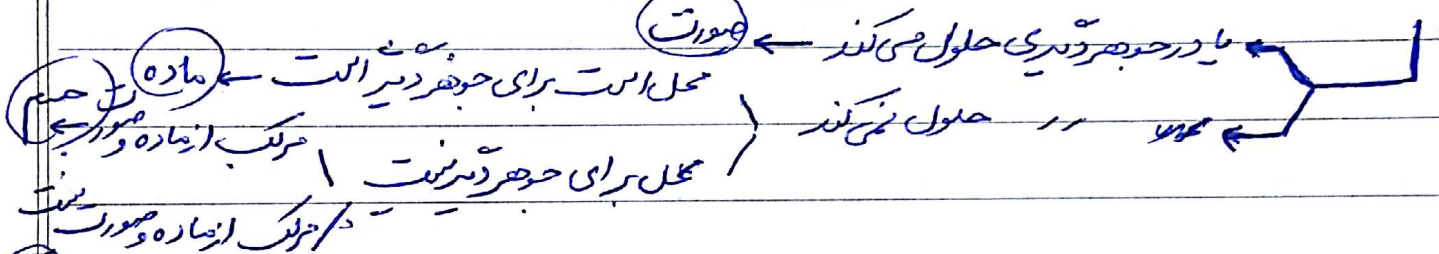
چون ابراهیم را الهوری قرار هم نه فاصله داشته باشند اتصال و افتداد ایجا نمی شود و اگر بدون فاصله در ابراهیم

بر هم منطبق می شوند. حفا مجموع نقاط - زمان تقابلی آفات - حرکت متوالی کلمات نسبت

ج ۸ درس ۲۴ و ۲۵

درس ۲۴ - انواع جوهر ۱

جوهر ماهیتی است که برای تحقق به موضوع (محملی که به نیاز از حال او) باشد) نیاز ندارد



در ارتباط جسم و روح نفس
" نه ندارد محل

صورت و ماده و جسم جوهر مادی اند.

نفس و عقل جوهر معنوی اند.

ماده و اشیا اطراف ما جوهر است یعنی ماهیتی است که نیاز به موضوع ندارد ماده جوهری

است که حال استعدادها می است که به فعلیت می رسند و این ماده از حالت به حالت در تغییر می کند

ماده جوهری است که حال قوه ها است. خنثی یا موصی که می تواند به هر شکل در بسایر ماده جسم

چون استعداد تبدیل شدن به اشیا گوناگون را در دراز شکل به شکل دیگر تغییر می کند

در عرف و علما تجربین به اجزای تشکیل دهنده یک ماده می گویند

فلاسفہ؟ کہ لذت نہ عصر سلسلہ آتم بنودہ فلاسفہ سے گفتند تاحدی نہ توان جسم را در خارج سلسلہ

وگوچک کرد اجا صفا از آن در فی توان پس باید دید در ذهن می توان آن را تقسیم کرد به اجزا اول حسی و
از چند ماده ساده تر

کم در آما آن ذره بسیار در خودش بسط است یا مرکب؟ اگر بگویم مرکب است نامی بخداست کہ

مرکب پس می رود و این مجال است چون سلسلہ است می باید به جایی برسیم کہ آن جزوهای عنصری

است
(استقص) بسط نیست چون اگر بسط باشد باید خاصیت تمام اشیاء بدان باشد که در واقع است

پس عنصر یا مرکب از تک ماده مرکب من عناصر و تک صورت حاصل باشند نیستند

اختلاف اشیاء آن صورتها است آب تخم می کند و آتش می نوراند و ماده مرکب دارند اما شئی

صورت عنصری آب را دارد و غیر صورت عنصری آتش - ماده یعنی قوه و صورت یعنی فعلیت

صورت
جاده اولی یا هیول اولی یا ماده الهیوارا ماده حقیقیه در هم احاطه است قوه محض است

و فقط ندرینه فعلیتها است . عقل آن را ابداع کرده و در خارج وجود ندارد.

ماده محض در ابتدای ترین ترتیب برای جسم دریم حیولای اولی + صورت جسم = جسم محض

مادر خارج ماده مانعها را می بینیم خارج شکل اشیاء آب در -
و در درون عنو

ماده مانع قوه محض است لذا دارای صورتی است . → ماده مانع

این ماده با ماده نفسی صورت نفسی است که از اینها ساخته شده اما ماده
نه ماده حقیقیه

صورت : حج ماہ بعد از مادہ سنت و عقل است کہ احسا کر ایم مادہ و صورت تقسیم

صفت جوہری است در مادہ حمل می کند / حیثیت بالقوہ بود جسم را به مادہ / حیثیت عینیت جسم به نفس داشت در احسا مختلف

الجسم است از آب حمل کنندگی است به نوعی خود به تبدیل به شری شود

قدر آبی که داریم بالفعل (در خارج) است ولی بالقوہ می تواند تغییر کند و تبدیل شود مثلا

به بخار و غیره... پس آنچه دارای این قوا است مادہ از آن است.

هیولای اولی ازین صورت که می پذیرد جسم است نفس ذواتا ازین می شود که این جسم

مخض است در خارج ما جسم مخض را هم داریم (نقطة عقد تحلیل عقلی است) + صورت عینوی

می شود به در خارج طر اکثرین حدیث و... داریم و عناصر مادہ است که با حواس

و مانده قابل درک است و در خارج موجود است صورت عینوی به صورت صدق ما

و حیوانی و...

جسم : هر جسمی از هیولای اولی + صورت جسمی به جسم مخض + صورت نوعی (صورت)

علا بنیانه (ظرف) به جوهر حیوانی جسم طبیعی

متکلیفین ؛ جسم را از جوهر عرض یا اجزای لایحه خراستگی شکل شده است هم را بس بر خود

رنگ کنیم این ذرات بسیار ریز بوجود آورنده جسم طبیعی اند که درونی شان این است که

(۱) خودشان جسم نیستند یعنی طول و عرض و ارتفاع ندارند (۲) قابلیت تقسیم ندارند نه تقسیم خارج و نه

(۳) این ذرات ذی وضع اند یعنی قابلیت اشاره صبی هستند (بار بار باین است و ...)

(۴) این ذرات مجرد و متناهی اند و قابل شمارش اند.

بسیار کوچک

نقره موگرتیوس (معروف حکیم خندان) ؛ جسم طبیعی از ذرات صغیر صلبه (اتم است) (ذی مغزاتیس)

(۱) این ذرات خود جسم اند و ذوا عبارتند از (۲) قابلیت تقسیم ذهنی دارند و بی در خارج نمی شکند

والله امروزه توانسته اند در خارج هم اتم را بشمارند لذاتقرایشان در این عین باطل شده است

تجربیه که نه مجسمه ای از اجزای ذرات است

تقریر لغت ؛ جسم طبیعی واحد بیوتیه ای است که قابلیت تقسیم فیزیکی را تا بی نهایت دارد

حکماً { اشراقیون (شیخ اشراق = سرورده) ؛ جسم طبیعی واحد بیوتیه ای است که نه می بینیم و سبب است قابلیت انقسام دارد و همولای اولی را قبول ندارند و جسم را همچنان

مشاسن ؛ جسم طبیعی را واحد بیوتیه ای می دانند اما می گویند جسم طبیعی حرکت ندارد اولی و صورت جسم است و آنچه می بینیم صورت جسم است جسم طبیعی است نه کاماً حقیقت آن وضعه و در آن همان ماده اولی است

نفس و عقل ؛ از جوهر غیر مادی اند یعنی قوه و استعداد تبدیل شدن به چیزی را ندارند و بالعقل اند

نفس یا روح؟ جوهر است مجرد است نه حال در ماده است نه مرکب از ماده و صورت

عقل: مراد از اصطلاح عقل در فلسفه عالم عقول است و نفس انسان را از آن محبت ۲۲

عالم عقول متصل می شود به خود عقل، عالم حیرت و ملکوت عالم عقول است.

عقول در اینجا جوهر مجرد از ماده است که در انجام افعال نیاز به ماده ندارد ولی نفس تا زمان

که در این دنیا است توسط ماده افعال را انجام می دهند به عنوان ابزار.

جوهر مجرد عقلی از جسم تأثیر می برد ولی نفس از جسم تأثیر می برد و منفصل است
جسم خسته می شود نفس هم خسته می شود - ترشحات جسمی وجود عودت در شادی و غم
نفس تأثیر دارد.

روایه های صریح - کرامات اولی الله - احضار روح راه های تجسس و اشیاء مجردة نفس

وحدت شخصیت و آن من ثابت است.

بر اخص عقول و فلسفه (افزودن فلسفه جلد دوم آیه الله مصباح) مانند راهها و اصطلاح این است

درس ۲۵ اثبات حیوان (حکای مشایخ)

میرحان فضل و عقل (۱) اجسام را حیوان است اندوه هم قابلیت فضل و هم قابلیت عقل دارد
دو در مقابل

متناظران (دو در متضاد یا تقابلی) هیچ وقت یقین را قبول نمی کنند پس باید

شش تا نسی باشد که این چهار متناوباً بر پشت آن شش تا نسی وارد می شوند.

۳) افعال و انفعال هم در وقت متقابلند ولی متعاقباً بر جسم وارد می شوند آبرام

دو قسمت در دو هوا این ریخته و منفصل می کشیم و باز در پارچه ریخته متصل می شوند.

۴) اجسام افعال و انفعال می پذیرد و قوت افعال دارد و در انفعال ندارد و قوت افعال

در قوت و آمدن افعال و انفعال

دارد زیرا که انفعال ندارد و جسم که با قوت وجود می شود. آن امر شاکت

که افعال را می پذیرد و از دست می دهد و انفعال را می پذیرد و عکس معمولاً با ماده اول است

و حال قوه فعل و وصل است.

نور است

برهان قوه و فعل : ۱) اشیاء بر امور مادری حال تغیر و در لونی است. [جان باها را در بدن است

] این شدن و صیورت اقتضا دارد که شر هم فعلیت داشته باشد و هم امکان

۲) لازم این تغیر و در لونی تبدیل شدن است از حالتی به حالت دیگر است. شر هم باید دارای

فعلیت باشد و هم دارای ملک امکان تبدیل شدن به چیز دیگر داشته باشد. از آن

جست که بالفعل است خود شر است که دارای خاصیت و اثر و از آن جهت که قوه تبدیل شدن به چیز

دیگری را دارد بالقوه است

۳) قوه و فعل دو چیز است متقابلند (قوه = دارای فعلیت بر اشیاء)

مکثش و اتقی خارجی منی تواند از همان جهت که بالفعل است بالقوه هم باشد چرا که اجتماع
متقابلان محال است.

بن اشیا با وجود حقیقت و افعی خارجی داشته باشند حیث بالفعل که صورت
و حیثیت بالقوه که صورت ناکارو.

ج ۹ بخش نهم درس ۲۸ و ۲۹

درس ۲۸ **تفسیر** : از ماده غیر گرفته شده به معنای درگونی در مقابل ثبات . دانه ندم به بوی

گند آید و تفسیر کرد.

عالم اصلش به ثبات است و تفسیراتی که می بینیم ظاهری و خیالی است و باری عکس ؟

تخریب هر آلتی ؟ (فیلسوف یونانی کجی را امپرسیسم ۵ قرن قبل از میلاد ، حکیم گران ناکارو بود

بیرد بین بود و همه هزاران ثبات می دید هیچ کس در یک روحانه دو بار آب نمی نمی کند

هم چیز را در حال تفسیر و می بینی و می تری است .

تخریب المیالنیان : مقابل هر آلتی بغداد عقل ترا نوزید فیلسوفان یونانی که به جنوب

القیالی مهاجرت کردند به نام الیالی . دقای با میندس در راس آنها بود که معقد بود

اصل عالم ثبات دوام و سکون است نه تغییر و هر دو آثار دار و فایان وجودی

من مانده می دانست و می رفت وجود عاقل را نمی شود و عاقل هم وجود نمی پذیرد .

تطریق دکوریتوس : احباً اطراف ما تغییر کنند اما حقیقت نشان برها اتم یا ذرات صغار

صلب است تغییر نمی کند و اجسام و چیزهای آن آنها تغییر می کنند و تبدیل به اشیاء مختلف می شود

بین تغییرات در حقیقت و اشیاء صورت نمی گیرد ولی ظاهر احباً علت تغییر چیزش

آنها با وجود تغییر می کند. بین تغییرات که در عالم می بینیم جز در اجسام و اقران ذرات جزئی نیست مثل آنها

تطریق ارسطو: (تطریق قوه و فعل - ماده و صورت)

الماتریالین گفتند هر چه که موجود معدوم نمی شود و آنچه معدوم است موجود نمی شود چون امر جزئی که می خواهد

موجود شود از قبل با معدوم بوده یا موجود است معدوم بود که تبدیل به موجود شود تا نفس است در حال

و از معدوم بوده که تحصیل حاصل است و محال.

ارسطو گفت هر چیزی قبل از آنکه موجود شود به اعتباری موجود است و به اعتباری معدوم است

از آن جهت بالقوه موجود است و بالفعل معدوم. زید بالقوه انسان بوده و صدقاً بالفعل طفل بوده

این تطریق می تواند هیچ امر حادثه از عدم مطلق بوجود نمی آید و از عدم نسبی یا وجود بالقوه بوجود می آید

این تطریق تطریق های قبل را فاسد می کند.

ارسطو می گوید:

احباً دارای روحیت دارند بالفعل و بالقوه و صورت حقیقت بالفعل و ماده

حقیقت بالقوه و ماده در هم اشیاء با هم است و آنچه تغییر می کند صورتها

هستند و چیزی را از رسم می کنند هم نباتات را و هم تغییر.



ارسطو ← ماده اجزاء ثابت است .

صورت و اعراض (حالات اجزاء) تفسیر می کنند
(مجموعه) ↓ (کلمه - کیفی و این)

تفسیر دلفی (کون و فساد) حرکت (تغییر تدریجی)

حکمای اسلامی نظریه ارسطو را پذیرفتند و بر علمی موقوفه وضع را هم به اعراض که تغییر تدریجی دارند اضافه کردند

ملاصدرا نظریه ارسطو را قائل می کند و می گوید تنها تغییر تدریجی در اعراض است نه آنکه

در همه اعراض با همان رخ می دهد زیرا تغییر تدریجی (حکمت) در جوهر اشیا بالذات رخ می دهد

و نظریه بوعلی در آن دارسطو که حرکت در جوهر نیست و حرکت دلفی در آن است را رد می کند

می تواند حرکت و تغییر تدریجی در جوهر را به تبع آن همه اعراض با همان تغییر می کنند

تغییر و تغییر : ازماده غیر تغییرا در کون کون / تغییر در کون کون اثر می واحد

دو حالت متفاوت باید قی شود تغییر کرد سبب کون و نیز ← سبب کون و نیز

دلفی ؟ در کون آن ظهور نوعی رخ گرفته می شود و صورت تدریجی
تفسیر : کون و فساد
به آن داده می شود ← (ماجرای تفسیری که می دانیم)

تدریجی ؟ در زمان اتفاق می افتد به تدریج ششای به شش تدریجی تبدیل می شود
حرکت : در یا از حالتی به حالت دیگر در می آید

کون و فساد

چیزی اتفاق نمی افتد و دلفی جز تدریجی است پس این کائنات می شود

چونکہ یہ صورتیں تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ صورتیں تبدیل ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

خاکستری صورتیں تبدیل ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ صورتیں تبدیل ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

پہلی صورتوں میں تبدیلیاں ہوتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں اور یہ تبدیلیاں ہونے سے پہلے ہی تبدیل ہو سکتی ہیں۔

درس ۳۹ لوازم حرکت جوهری

از بررسی تغییر در بعضی اشیا (حرکت) می بینیم که این دارد:

- ۱) مبدأ و حرکت
- ۲) مقصد حرکت
- ۳) مایل حرکت یا محرک
- ۴) موضوع حرکت یا متحرک
- ۵) زمان
- ۶) مسافت

در بعضی اشیا تغییر در بعضی اشیا (حرکت) می بینیم که این دارد: این تغییر در قطعه است و آن قطعه محض است به این جهت که در آن تغییر است

این است. پس علاوه بر حرکت نندگ نیروی خارجی است

علت معده است نه علت حقیقه

فعل حرکت چیست؟ مایل حرکت بلوغ موضوع حرکت باشد (محرک غیر از آن است)

فعل حرکت نیروی است که حرکت را ایجاد می کند و درون جسم است و در صورت نوعی (اصح) همورت نوعی (آب همورت نوعی است - خاک، همورت نوعی است) و نگاه استخراج همورت نوعی

و علت مباشر حرکت در جسم است

محرک است و داخل جسم قرار دارد و موضوع حرکت آن چیزی است که در آن حرکت را می بینیم

است که تغییر می کند و حرکت می کند، این به کیفیت آن تغییر می یابد است که حرکت می کند

بسیاری است

مسافت عرض است که حرکت در آن اتفاق می افتد (حرکت کم، این، وضع و تلف و...)

در بعضی اشیا تغییر در بعضی اشیا (حرکت) می بینیم که این دارد: این تغییر در قطعه است و آن قطعه محض است به این جهت که در آن تغییر است

این را می گویند (حرکت را کم و این را تلف) چون عرض نیز به موضوع دارد و وصف حرکت هم تا تغییر می کند به طبع مسافت است.

اما حرکت وصف جوهر باشد (نظر ملا صدرا) چون جوهر نیاز به موضوع ندارد حرکت در

جوهر هم نیاز به موضوع ندارد و حرکت از آن جهت که مقول باشد منسحق است از جهت مسافقت

لکن مقوله ای که حرکت در آن اتفاق می افتد، نیازمند موضوع است.

مسافت حرکت آن چیزی است که در همین حرکت حالت سیلان و متحرک به خود می آید

مثل کتف و ریش و حجم سب و ...

چونکه طبع تعریف حرکت جوهری علاوه بر اعراض است حرکت اندام جوهر جسم هم است حرکت است
جوهر جسم

حرکت جوهری

مثل ملا صدرا (اشاء و اشراق) حرکت در عرض کم و کثیف و وضع و افق اصول است

حکما - ملا صدرا علاوه بر حرکت در اعراض که وجود متحد و سیال دارند و منطبق بر زمان است جوهرش هم وجود سیال و متحد و متصل دارد که منطبق بر زمان است.

سب چون جسم است در سه بعد امتداد دارد و نحوه وجودش ثابت است شروع به حرکت که

می کند در بعد (ثری) که زمان است امتدادش باید و نحوه وجودش سیال و کش دار می شود

سب لحظه اول به سب لحظه دوم سب دوم امتداد جوهری دارد نسبت به سب اول و سب

کمال پیش می رود. هر لحظه تا شاهد جزئیات از جوهر و جسم سب حسیتم و کل این جسم کل زمان

حرکت موجود است. پذیرفتن حرکت جوهری پذیرفتن حرکت در یک اعراض است جوهر با تمام

اعراض در حال تغییر و تحول است.

ملاصدرا اعراض را موقوفه بر مابقیه فلسفه و حکلی می داند

زمان و حرکت هم عرض حکلی اند. در خارج مابقیه حقیقتا با مابقیه خبر و برهمنیستیم یک حرکت

یک سافت و زمان در خارج یک وجود سیال داریم که جوهر است با عرض است و سه مفهوم

از آن انواع می کنیم. این سه مفهوم اوصاف یک وجود سیال است در خارج وجود متعلق است

ندارند. کتاب ص ۳۴۶

ع ۱۰ درس ۴. ملاصدرا حرکت در جوهر است و ابتدا نحوه وجود است دارد و وقتی آغاز
به حرکت می نهد نحوه وجود سیال در مابقیه کنده آخر حرکت
و یک وجود است سیال این حرکت بسته را دارد و با حرکت آن جوهر تمام اعراض آن
که از توابع آن جوهر هستند حرکت بدرجه می کنند لذا همچنان ملاصدرا کمال متغیر و متحرک
است که ثابت و استای در آن نیست.

انبات حرکت جوهری

محرک

۱) هم فلهای حقیقه ملاصدرا حرکت در بعضی اعراض بر جسم است

۲) حرکت در اعراض قابل قریب و علت مابقیه آن در جسم نیروی درونی جسم همان صورت نوعی جسم است

۳) علت یک بدیهه متغیر یا بر خودش متغیر باشد پس متحرک یا بر خودش متحرک باشد تا حرکت
را بدیوری برسد چون ناقدهش معطر نمی شود از جهت

صورت نوعی قابل و متحرک در اعراض باشد تا این حرکت را در اعراض ایجاد کند و این که تعلق

معلول (علت تمام محال است و وحدت نوعی جوهر است. حرکت در اعراض شیء محدودی است
حرکت در جوهرش که همان صورت نوعی است، می باشد

برهان دوم ۱ تشخیص به وجود آمدن ^{است} (۱) اعراض مرتبه وجودی جوهر اند.

(۲) اعراض حرکت می کنند (تغیر در محلی دارند) (۳) مرتبه هر چیزی خود همان چیز است

بنابراین اعراض خود جوهر اند (میز جلدی از آن نیستند در خارج) نتیجه اینکه جوهر حرکت می کند

تسلی صحرای! چرا اعراض مرتبه وجودی جوهر اند؟

چیزی؟ قابل صدق برترین نیست. مثل مفهوم خبری بر علی لیا

مفهوم / کس؟ قابل صدق برترین است. مفهوم یا معنی است که در خارج به اعتبار مصادیق خود موجود است مثل سایه که از درخت آید در حصوات آن معنی نیست.

بنابراین متذکر مفهوم محلی شود کم و کیف و وضع و این و آن و ... که عوارض مستحضر می شوند

بنابراین این عوارض در زیر و بحر فرق می کنند. این عوارض مستحضر میزانت اند یا باعث تشخیص خبری

مفهوم خبری

هم می شود؟ نه صدق را می دهد باعث خبر است. صرفاً و علاوه هستند و باعث تشخیص و تعیین نمی شود خبری

صدق می گویم انسان بلند قد سبزه افریقایی چشم قهوه ای حیا دارد ... همتو هم قابلیت صدق

برترین دارد و تعیین و تشخیص خبری حاصل نشد آنچه باعث تشخیص می شود وجودش است ^{است} عوارض

(باید شایسته آن اشاره حسن شود) اعراض از مرتب و وجودش آید تا وقتی وجود جوهر

را در خارج لحاظ کنیم این اعراض آن مفهوم را از طریق بودن خارج می کنند

پهنا نوم از زمانندی اجسام ؛ ما تو جم به این جسم زمان مند است می تو جم جسم متحرک است

۱) اگر جوهر متحرک نباشد قابل اندازه گیری با زمان نیست

۲) لکن جوهر را با زمان اندازه می گیرند == پس جوهر متحرک است

توضیح است هر آنچه متحرک نباشد قابل اندازه گیری با زمان نیست ؟

۱) اگر چیزی مجزا و مستقل به معنی باشد باید در مرتبه ذات نسبت به وجود و عدم آن لا اقتضایا باشد

جسم در مرتبه ذاتش نسبت به لغدی لا اقتضایا است پس می توان گفت مثلا جسمی لغدی است

۲) گاهی ماهیت و ذات یکی می شوند به معنی لا اقتضایا است اما وجود آن نسبت

به آن صفت لا اقتضایا هست تا در مواردی هم نیست . گویا برای جسم نه در مرتبه ذات

و نه در مرتبه وجود هم لازم نیست و لا اقتضایا است جسم نسبت به آن .

اما در صفتی که عرضی لازم وجودش باشد (همیشه وجود با آن آمیخته است) مثل مکان در اشیا

برای جسم - مکان داشتن ذاتی نیست ولی عرضی لازم وجودش است

زمان داشتن هم برای جسم ماهیت جسم لا اقتضایا است بلکه نسبت به زمان وجود در مورد

وجودش زمان مثل مکان است برای عرضی لازم برای اشیا است از نظر لا اقتضایا

۳) الحرف من یک شیء را می توان اندازه گیری کرد و این را اندازه گیری هر کدام متفاوت است .

۴) من بیت سال دارم من جوهر حتم و بیت سال زمانی است که بر جوهر گذشته است .

نیز جوهر حق توسط اعتدال حرکت زمین و عرض آن به دو خوردند اندازه گیری می شود پس
وامتداد دارد

جوهر متحرک است که می تواند با حرکت زمین به دو خوردند اندازه گیری شود و با آن مقابله کرد
و این همان حرکت جوهری است .

[البته ابن سینا می گوید وقتی می گویم من بیت سال دارم یعنی از زمان تولد تا حال جوهر من

ثابت است ولی جوهر در زمانی که زمین بیت بار به دو خوردند خسته واقع شده پس من

۲ سال دارم]

برهان چهارم ۱) اگر جسم (جوهر) حرکت نداشته باشد ثابت ندارد

۲) پس جوهر همانی ثابت دارد پس جوهر همانی متحرک دارد .

همه موجودات دارای ثابت اند و به جهت حرف معنی در حرکت اند پس می تواند جوهر همانی

متحرک را در این ندارد و کون در ندارد . در کون و فساد صورت قطعی و لغوی هم ارتباطی

ندارند پس این دو اتصال است . اگر شیء همانی حرکت نداشته باشد ثابت ندارد

چون محدثی است که تولد او واجب الصوره برداشته شده و صورت لغوی از او می رسد .

(هر صدمه واجب الصوره خودی ثابت داشته باشد)

خاصیت داری کمابیس معنا دارد که صورت و اجزای از آنجا حرکت می کنند تا آنها همان صورت

و احداث می مانند و اشک از وجودی یافته و به سمت تقابل حرکت می کنند و این ثابت می ماند

جسم، جسم واحد است و صورت های متفاوت آن تقابل صورت های قبلی است تا کون و فسار

بر جان پنجم : رابطه بین قوه و فعل

1) اگر چه داری حرکت نباشد و دارای تعین دفعی (کون و فسار) باشد

در این صورت صورت مائل و مائله که ^{چنانچه} حوض می پذیرد و وجود منفصل خواهد بود شکوفه ^{سب}

صورت شکوفه هیچ رابطه به صورت سب نخواهد داشت و رابطه واقعی بین آنها نیست شکوفه

و بالفعل شکوفه است ولی بالقوه سب است یا قوه به اندام رابطه واقعی بین سب بالقوه امروز

و بالفعل هر دو برقرار است و این رابطه آن هنده آن حرکت ^{است} و غیرتندگی ^{است}

این جوهر حرکت دارد

توجه 1
سب نیز سب قویتر (عکس در عرض) نقطه انسان امکان تبدیل شدن

در عالم ماده است و پس طبق قانون سختی علمی و معلومی هر چیزی از هر چیزی دیگر ایجاب نمی شود پس بین

گذشته و آینده سب چیزی ارتباط وجود دارد که این ارتباط ثابت و دائمی است و آنست که امروزه بالقوه

چونندند است در آینده بالفعل می شود ارتباط واقعی برقرار است

Subject:

Date: / /

شبهه مخفیة بین امر بالقوه و بالفعل ارتقا و اقصی بحر حرکت این ارتباط موجود و بعد از

و ممکن نیست؟

جواب: اگر ما حرکت را که بیانگر کن و ضار است بپذیریم شبهه صحیح است

چون قائل به انفصال صورت ماقبل از ما بعد هستیم و اگر قائل به حرکت و تغییر تدریجی باشیم

صورت ماقبل و ما بعد در صورت منفصل از هم نیستند و صورت آینده به نحوی در صورت

اصرف وجود دارد و این سه اصرف مرتبای از مراتب سه اندیشه است. پس وجود بالقوه و بالفعل

لغز تشکیل در وجود که قوه به فعل تبدیل می شود که عنین حرکت است.

جلسه یازدهم (استاد یوسفی) درس ۴۱، ۴۲ و ۴۳ بخش یازدهم

جزئی قرآن

تقدم: خدا کیست؟ هم عالم است، اصل و مبدأ جهان است، مجرد از زمان و مکان

است، علت العلل است، موصوف در طول سائر علی است نه عرض آنها.

شک انداختن در وجود خداوند به علت عدم تصور صحیح آنها از خداوند است آنها را

صرفاً مبالغه می دانند و در تعاد موجودات را سه نبای از خداوند می دانند.

حکای اسلام پس از تلاصدها و موجودی مجرد از زمان و مکان - موصوفات عنین و طایفه

خداوندند و هر واسطه به خداوندند و موجود مستقل از خداوندند و در صورت و تعاد

به خداوند نیازی ندارند و تعالی علی در طول اراده الهی اند.

تلاصدها و وحدت وجود را بیان می کنند که در خارج یک وجود بیطا داریم که حقیقتاً

موجود است و کثرت در عالم واقعاً وجود دارند اما نمود و ظهور آنها آن وجود واقعی است

وجود اشیا و مراتب بعد از وجود است اما نیست؛ وجود با بر تعالی لا وجود است.

Iman

اخترای که در آثار متولد شده و زبر شده اند و فیلسفی از نور اخصی برای اثبات آن داده می شود

هنر طبیعت واقعیت حقیقی و دریا و ... را ندیده بوده اند زیرا آنرا آن منجم را واقعیت می دانستند

وقتی به نتایج از نظاری رسید می دانند که چند واقعیت آنها حقیقت متفاوت است

در آیه مخلوقات را آن خراوند نشان او می دانند از دیدن عکس بی به صاحب عکس می بینم

ولی آیه در غرق عکس می گویم که تفکر و تصور ما این است که خود صاحب عکس را می بینم

پس آیات و نشانه بودن خراوند عن زات است

آیا بین اعتقاد وجود خراوند و بی فیت علوم تجربی را ایلم اهل است (رایلم علم دین) ۱

تطابق میان مسیح ۱ را ایلم بین اعتقاد وجود خدا و بی فیت علوم تجربی در عرض هم هستند
و یا سخ اروپای جدید

خداوند در عرض در دنیای علوم تجربی است پس بی فیت در علوم تجربی باید خداوند را کنار زد

در قرن بیست و دوم در قرن ۲۱ خداوند کنار گذاشته شد و این همه مات روه و روانی برا

اخراد در بی دانست لذا به دنبال ادیان و عظمی های فو ظهور و خود ساختن رفتند و فطرت درونی افراد
عقاید مختلف

سکوب شد

چرا را قائم به ذات می دانند

مخالفت اسلام ۱ را ایلم را ایلم طوطی و احاطه کنندگی می دانند حیوان با تا ک و طول و عرضی
و وسعت آن و با بلوغ مانع و مکانی نماند از آن ذات و قدرت لا یقاعه است

راه های خرد فلسفی: (۱) راه دل یا فطرت (۲) حسن یا طبیعت (۳) راه عقل و فلاسفه و اندک

دل: علم حضوری بی واسطه؛ بشر در جنفاً اولو ذات و حقیقه اولی که بی نیروی متحرک
یعنی آفریده ندارد، اما در ذات آن شهادت است.
عقل: علم حصولی بر بعضی؛ علم که حاصل می شود برای انسان و نیاز به استدلال

نیاز در پس بر بعضی است. در استواری خلقت بشر بصورت تلقوه است و
بابت همه جهان اعتقاد به خالق مبرر در او بالفعل می شود بدون استدلال؛

(۲) راه حسن و علم و طبیعت: در جهان نظم وجود دارد و نظم ذاتاً و توانا دارد. با هم موضوعات
(جهان نظم)

به صورت تلقوه بصورت تعاملی در حال حدوث اند (جهان حدوث) - جهان حادث است و

هر حادثی نیاز به محدث دارد پس حدوث وجود دارد (جهان حدوث)

(۳) راه عقل و فلسفه: وجود حدوث و تداوم از طریق عقل ثابت می کند برهان وجودی - امتناع

تسلسل - برهان صدیقین

مقایسه بین راه های خرد فلسفی: راه دل و فطرت راهی شهودی است و قابل تعلیم و تعلم

نیست هر چند بالاترین راه است. راه حسن و طبیعت ساده است و قابل فهم و تعلیم و تعلم اند

و عباداری اشکالاتی اند و اثبات می کنند نیروی مادی را بطبیعت را برای جهان اثبات می کنند

دلی در این های آن را بیان نمی کنند راه عقل و فلسفه دشوارترین راه است و در قابل تعلیم و تعلم

در باب نشو و نما در اشکالات بر است و معوقه می آید سر آن است چون فلسفه در قرآن

طرح شده که با رجوع به طبیعت قابل درک و فهم نیست و اگر در باب ما آنها را نفهم و کور کوران

بندیم این خلاف حکمت الهی است پس باید دانست که این سائل را بیان کند و دل فلان

درس ۴۲ براین اثبات وجود خداوند

بتر این قسم استدلال وجود خداوند

برهان قدراتش نفسی است و ضرورتاً نتیجه یقینی دارند (نفسی علت معلول است)

۱) براین مبتنی بر تعریف و مفهوم (براین وجودی)

براین اثبات وجود خداوند / ۲) بر واقعیت / مخلوق محصور (راستی) / موضوع محصور (مصدقین)

براین وجودی؟ برهان وجودی با صرف تعریف و مفهوم خدا وجود خدا را ثابت می کند

از تعریف و مفهوم ذهنی به مصداق آن تعریف در خارج می پیوندد. مراد استیلائی آن را مطرح

کردن است آن علم بیاری آن را می پذیرد اما کانت اشکالات دارد و میگوید همین علم

برهان مبتنی است بر این: مفهوم خدا یعنی کامل ترین موجود قابل فرض

آمر کامل ترین موجود در ذهن قابل فرض است پس ضرورتاً در خارج وجود خواهد داشت

همچون این مفهوم در ذهن کامل ترین است و همان قریباً نزدیک در خارج است
پس در خارج کامل ترین مفهوم صدراستری خواهد داشت غیر از این
کمال مفهوم ذهنی و این تناقض است

بنابراین مفهوم خدا در ذهن ما به عنوان کامل ترین موجود قابل فرض است پس باید

در خارج هم وجود داشته باشد. مگر کامل ترین موجود قابل فرض در ذهن موجود است
پس ضرورتاً خدا در خارج موجود است

مفهوم خداوند، عنوان کاملترین موجود در ذهن قابل فرض است و آنچه در ذهن موجود است باید در خارج هم وجود داشته باشد و اگر مفهوم ذهنی خداوند به عنوان کاملترین موجود در خارج وجود نداشته باشد پس کاملترین موجود با مصداق دیگری داشته باشد غیر از مفهومی که در ذهن ما است و این تناقض است
نقد: چگونه از مفهوم وجود می توان به مصداق وجودی رسید این شرط بین مفهوم و مصداق است

برهان استماع سلسل علل: (مخلوق محور)

برهان محرابی توضیح داده شده است. در همت سلسل درسی. ج ۳ درس ۲۶

برهان قائل بر برهان استدلالی که بهترین است و اگر سلسله ای از علتها و معلولها نامتناهی

داشته باشیم هم اندک امکان بالذات باشد وجود هر کدام شرط دیگری است پس هیچ کدام

موجود نمی شوند پس ختم شوند و وجود دیگری که وجود آن نامشروط باشد که آن

وجود خداوند است. صغیر از سرایان که تیر اندازی نمی کنند مگر معتبر او تیر اندازی کند پس

تیری انداخته نمی شود تا آنکه به سر بازی برسند که تیر اندازی او شرط نباشد و فرمانده باشد مگر

اندازی صورت گیرد.

برهان های صوری (موضوع محور) برهان استدلالی او سن باره اینها

نقد ۱) بنا بر اصل واقعیت موجودی هست

۲) این موجود واقعه یا واحد بالذات است یا ممکن بالذات امر واحد بالذات

باشد ثبوت المطلوب غیر ممکن بالذات باشد وجود و عدم آن مساوی است

است پس نیازمند علت است و علت آن یا ممکن بالذات است یا واحد بالذات

امر واحد بالذات باشد ثبوت المطلوب که آن علت خداوند است

یا ممکن بالذات باشد آن علت نیازمند علت است علت علت آن ما برهم یا ممکن بالذات

است یا واجب بالذات و ... پس در نهایت این سلسله تمکانات به واجب بالذات ختم

می شود پس هر موجودی که واجب بالذات است یا منتهم بالذات است آن واجب بالذات

باشد همان خدا است و اگر ممکن بالذات باشد سلسله تمکانات است که در نهایت به خدا

که واجب بالذات است ختم می شود .

ملاصدرا این برهان تراشیده ترین برهان به صدیقین است ولی برهان صدیقین نسبت چون

از امکان که از درستی های ماهیت است استفاده کرده است .

برهان صدیقین ملاصدرا ؟

۱- بنا بر اصل واقعیت، واقعی موجود است ۲- وجود اصل و ماهیت اجباری است

پس در خارج آنچه واقعیت دارد حقیقت وجود است نه ماهیت ۳- وجود واحد و مسلک حقیقت

است ۴- حقیقت وجود عدم را نمی پذیرد ۵- حقیقت وجود به ماهیت مساوی

باکمال و الملاق جلل لاهوتی عبا و نورانی است نقص کوچک تعیین و ... در موجودا

شان دهنده محرومیت و نشان دهنده مقبول بودن موجود و نوعی عزمیت در او

بی حقیقت هستی عن موهبت است و عدم در آن راه ندارد حقیقت هستی در

ذاتش قیدی ندارد و مطلق وجود (حقیقت وجود) مادی کمال عفت است

فعلی و لاحدی است بی حقیقت هستی در ذات خودش باقیع نظر از هر تعینی

که از خارج بر آن ملحوظ شود مادی است با ذات لایزال حق و شیب المطلوب

درس ۴۳ توحید ذاتی

توحید
(توحید)

توحید اعتقاد قطعی به وحدانیت و یکسانی خداوند در ذات ، صفات و افعال خود

و عمل کردن بر اساس آن اعتقاد (توحید عملی)

است

توحید تشریحی اعتقاد به یگانگی ذات خدا و صفات عن ذات است و نه با افعال جمعیه خدا

توحید ذاتی ؛ بلیا دانستن ذات خداوند .

توحید ذاتی / احدی ؛ ذات خدا سبب است و هیچ ترکیبی از ذات خداوند قابل
تخصیص نیست ترکیب از وجود و ماهیت نیست وجود و عدم نیست خطا و باطل نیست

/ و احدی ؛ (فردی) ذات خداوند بی همتا و شریک و نظیر ندارد
مزرندی ندارد و پدر و مادری ندارد .

مذاهب غیر شریک می کنند و اثبات توحید و احدی می کنند

- سرهان
- ۱- واحد بالذات لامشاهره و صرف است. (غیری)
 - ۲- وجود نامشاهره و صرف تعدد نامذری است. (کبری)
 - ۳- واحد بالذات تعدد نامذری است.

صرف نفسی خالص و محض رجح اخراصه در آن وجود ندارد.

فرض اینکه غیری صرف است و ادعا کردیم که این صرف دو نامی شود آوردن شود درین

انکه صرف است و لغزش در وقت و تکرارها نیز است و در غیر مفروض با هم تفاوت دارد

آنها تفاوت نداشته باشند اصلاً و نامی نیستند آنها تفاوت دارند در حقیقت سال است حرکت

حقیقت آن ها صرف است پس باید در درستی با هم متفاوت باشند که خارج از ذات آنها

و اگر چیزی دورتر یا آنها مخلوط شود صرف نیستند و این خلاف فرض است

خداوند وجود صرف است که نه در ذهن و نه در خارج نمی توان برای آن شریک فرض کرد.

و اگر صرف است در ذات موجودی باشد لامشاهره است چون اگر تلهی داشته اند

پس ماهیت دارد و عدم در آن راه پیدا کرده است پس در صرف نیست پس وقتی

همه جا برپا کرده است در غیری نمی تواند برای از وجود او و در عرض او ^{وجود} باشد پس غیره

همه غیر او علی تجلیات و ظهور و نشان او است نه تالی و درمی او.

حکم دوازدهم (انتزاعی) بخش چهاردهم صفات الهی درس ۴۴ و ۴۵

درس ۴۴ تسبیح و تزیین :

امکان شناخت ذات الهی برای انسان ممکن نیست چون عقل ما محدود است و ذات

او نامحدود است بیامیزان و اولیای الهی

مستغفران است در مورد صفات الهی
۱) قابل به تشبیه و تمجید خداوند دارای جسم الهی و دارای دست و چشم است مانند انسان

۲) تزهیم خداوند متعال است از انکه صفات شبیه انسان را بدارد

۱) معطله مفوضه ۱۲۹ این معطله نیز که در خدا و قرآن نیست داده شده است می پذیریم ولی عقل ما از فهم آنها قوتی نیست و فهم آن را به خداوند واگذار می کنیم.

۲) سلبه ۱ از خداوند را بخواهیم با صفات بیوصی وصف کنیم شبیه انسانها و خداوند متعال است از انکه شبیه انسان شود پس با صفات سلبه خداوند وصف می کنیم خدا را عالم است و ما لغی فهمیم ولی می فهمیم لغی جاهل نسبت خداوند حی الهی بعضی نسبت نسبت خداوند متعال است بعضی محیور نسبت

۳) معطله تفویضیه ۱

خداوند متعال است از صفاتی که در آیات و روایات نیامده و فقط صفاتی که در آیات و روایات آمده می پذیریم و از نظر تسبیح و تزیین هم مانعی ندارد و صفاتی که بین مخلوقات و خداوند باشد و ما هم فهم خداوند می بینیم هیچ صفاتی کهال است و عقل ما نمی تواند صفات کمال حجت و عقلی را بداند تا شعاع باشد و هر صفتی که از خداوند نیامده ما در مورد آن سکوت می کنیم و توقف می کنیم و هر چند عقل آن را بپذیرد.

یا بیخ فلاسفہ بتکلمین کہ قابل بہ صفات سلیم اند؟

اولاً عرضید صریح است عتلاً و تقدراً مثل ^{خدا} و مانند ندارد و انستہ انسان نمی تواند بکنیم ذات

و صفات الہی نیست ولی این دلیل نمی شود هر صفتی کہ در مورد خدا صدق کند در مورد

مخلوق صدق کند بالعکس تفاوت خالق و مخلوق ^{خالق} و احد بالذات قدیم نامتناهی است و

مخلوق معنی بالذات و حادث و متناهی است مفهوم علم خداوند و علم انسان ^{انسان}

است لعمریه ان متفاوت است مصداق علم خدا عن ذات خداست قدیم

و در متناهی است و علم انسان محدود و حادث و زائد بذات انسان است

و ثانیاً صریح است کہ خراسن انسان نیست ولی دلیل بر ضد آن نیست تعریف نیست

مسئله ^{ایضا} ضدیت نیست شد و علم خدا ضد علم انسان نیست این یعنی تضاد بین خالق

و مخلوق در حالی کہ خداوند بگفته حکماً لا ینبأ غیر الله و ضد مثل ندارد و این حکماً

بین مفهوم و مصداق است و تفاوت در این صفات تفاوت در مصداق است ^{بیت}

بالا اگر مقلض استزم این باشد کہ هر مفهوم برده مخلوق صدق می کند بر خالق صدق نکند

موجودیت و وحدانیت هم همینطور است. لکن علم خدا موجود است یعنی خداوند تعالی

نشد. طبعاً نظر این گروه ترحیم سلبیه. پس اگر ما خداوند موجود است را نفی می‌کنیم پس

خداوند موجود نشد. این فهمیم پس نمی‌توانیم به وجود خداوند بپردازیم. و خداوند واحد

است یعنی خداوند متعدّد نیست. پس ما نمی‌توانیم بگوئیم و لعمریه خداوند بی‌شمار است یا نه!

که اینها مستلزم ^{البرهان} نقیضین و انکار وجود خداوند صفات الهی و تعطیل عقل و غیره

است.

- پاسخ به توجیهات جاهل

(عقل تا درک نیست صفات الهی را کشف کند و به خدا نیست دهد و باید سکوت کرد در صفات

آمده در آیات و روایات) جواب است: این بیان مستلزم محذور کردن عقل است

یعنی عقل فقط در محسوسات ادراک می‌کند و امور ماورائیه را نمی‌تواند درک کند و

این خلاف نظر حکمای اسلام است و ما هم از عدم درک هیچ مسئله است.

برخی اخباریون استناد می‌کنند به روایاتی که منع کرده شرعاً و حکماً از توصیف خداوند کرده

شرعاً غرض در صفات ذات الهی حرام است. جواب: در آیات و روایات

حسب از تنبیه زیاد شده است ولی معنای آن حرام بودن حب و عقوبت در مورد صفات الهی است

در نوح البلاغه داریم خطبه ۴۹ لم یطلع العقول علی تعدد کتبه صفته ولم یحیی قلبن واحد (منقول از)

عقل صفات الهی را نمی تواند سبب اولی متصور چه بزرگ از قرآن و تعالیم دینی نیست

و متصور نباید از استحق تعالیم قرآن و روایات نیست و می تواند در این زمینه اظهارات و تفکرات کند

روایات نخبه که این افراد اخبار یونان آن استناد می کنند با یونان صدورش لحاظ

نمود بعضی افراد که اصلاً علمی و عقلی ندارند سخنانی در مورد خدا می گفتند که چند موازین

عقلی و قرآن بعد و خوض محبتی در صفات الهی مخصوص هم افراد نیست.

بدلم باید قدم به قدم مسائل را تعلیم دهد تا مردم با یونان می توانند ذهنی کافی برای فهم این علوم را داشته باشند

و تا مردم نباشد همه افراد این علوم را تعلیم دهند چرا که این علوم ضایع می شوند.

درس ۴۵ توصیف صفاتی

عقل انسان می تواند صفات خداوند را درک کند ~~تفصیلاً~~ ^{تفصیلاً} و این ^{محققان} از آن ^{افراد}

نبوتیه / جلاله و کماله / اصفیه

تقسیم فزونی صفات خداوند

جلاله / کماله / تفریحیه

قبول: این صفات و صفاتی هستند که وجودشان در یک موضوع نشانه کمال و نبودن آن

نشانه نقص آن موضوع است پس چنانچه این صفات ضروری و سلبشان محال است.

وَلِلَّهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ . اما در مورد اهمیت بحث کرده اند قدرت، علم، حیات، اراده

حقیقه
اضافه
فعل

ادراک، قدم و ازلی، همگام، صادق / این صفات به دو دسته تقسیم می شود

~~این صفات در دو دسته تقسیم می شود~~
~~دسته اول: صفات ذاتی که در ذات هر چیزی وجود دارد~~
~~دسته دوم: صفات اضافی که در بعضی چیزها وجود دارد~~

حقیقه ۱ (صفات ذات) مبسوط کمالی در ذات خداوند است.

صفات ثبوتی

← ذات به تنهایی برای اقصاف به این صفات کافیه است

حقیقه صحفه ← هر - علم به خود

← ذات به تنهایی برای اقصاف کافیه است و نیاز به چیزی هرگز تا غیر وجود ندارد

ذات اضافه ← علم به غیر، مخالف، قادر، راجح

اضافه ۱ (صفات فعل) بیانگر نوعی رابطه بین خداوند و موجودات است

راز قلبی - رونوشت

سلب: عدولان موهب کمال است و عدولان نشانه نقص است.

حرا غیر عاجز است غیر مرکب است غیر محال غیر جسم.

توجیه صفاتی : عینیت صفات ذاتی با ذات الہی :

اشعاره ؟ صفات ذاتی ^{زائد} ذاتی و قدیم .

متکلمین

معتزله ؟ صفات نہ عن ذات و نہ زائد بر ذات بلکہ حالتی کہ از ذات
نسبت فرورد .

فدراغہ و متکلمین امامیہ ؟ صفات عن ذات خداوندانہ صدقاً .

براهین موجودیہ (صدیقین)

مراہین عینیت ذات و صفات :
مخلوق محجور

مراہین صدیقین : حذف ذات خداوندانہ بر صفات اوکت .

(۱) حق تعالی وجود و واقعیت محض الوجودیہ و ماہیت در آن راہ ندارد و صرف الوجودیہ

(۲) کمال = وجود الکت و اذہ صنادق نقص الکت عدم و ماہیت اشیاء الکت .

بین ذات حق کمال و اقصی را دارد چون صرف الوجودیہ و کمال محض الکت

مخلوقند صرف الوجود الہیہ و کمال الکت وجودی راہ نحو احسن و اکمل دارا

میں نسبت المطلوب صحیح

براهن مخلوق محمد؟

راه فلسفه: (۱) همه مخلوقات محلول و خود خراوند.

(۲) فاقد شری و معطرش نمی شود پس همه صفات که در محلول است پس کمالش
 باید در علتش هم باشد

پس از کمالات مثل علم اراده حیات که در مخلوقات دیده می شود
 نتیجه می گیریم که مبدأ و منبأ موجودات که خراوند است به نحو
 اتم و اکمل دارا است.

متکلمین: (۱) جهان دارای نظم است و این نظم تصادفی نیست.

(۲) نظم دلالت بر تدبیر خالق جهان دارد.

(۳) صرف علم اراده و تدبیر فعال برای خلق جهان کافی نیست پس باید
 قادر هم باشد بر خلق.

فواز طرفی کسی که علم اراده تدبیر و قدرت دارد پس حیات هم دارد

براهن دیگر

اشکال مؤلف: این دو راه اخر با تدبیر این است که خراوند و سراجنه اخر لیه است

عالم و قادر است ولی انده خراوند عظیم علی الاطلاق علی الاطلاق است و صفات را

انده خراوند است نمی کند کمال مطلق را

حکیم نیرجم (استاد درویشی) بخش نیرجم افعال حالی درس ۴۷ و ۴۸

درس ۴۷ حدوث و قدم عالم

حادث آخیر نبوده و بعد بوجود آمده مسبق به عدم است قدم مسبق به عدم است

عدم / ذاتی / عدم جامع / ناظر ذات و ماهیت شرکات و عدم در ذات شر اخذ شد
عدم / زمانی / عدم مقابل با وجود شر جمع نمی شود

واجب الزامی

قدم / ذاتی / مسبق به عدم جامع و نیست ذاتی نیست
قدم / زمانی / مسبق به عدم زمانی (زمانی نبوده است)

حدوث و قدم / ذاتی

واجب الزامی

حادث / زمانی / مسبق به عدم زمانی (زمانی نبوده است)

ذاتش / مسبق به عدم جامع است

لست ذاتی دارم تمام مدخل الوجودها

که مخلوق خدا هستند و ما صحبت دارند

تکلیفین: حدوث و قدم عالم از نظر آنها قدم = واجب = واجب الوجود فقط خدا
حادث = امکان = ما سوالی هم ممکن است

و حدوث و قدم زمانی را بعد از قبول دارند و همه حادث اند

تلاش: واجب تعالی = قدم ذاتی ولی عالم و مالمی اللہ ممکن بالذات هستند

حادث ذاتی اند و کل عالم هست معلول حرکات و غیره بنا بر ضرورت علی و معلولی اثر

علت تامه برقرار باشد باید بالفرض معلول هم باشد پس چون کل عالم هست

معلول حرکات و ضراوت قدم و از لحاظ است عالم هم قدم است اما قدم زمانی

مالمی اللہ و کل عالم ، قدم زمانی اند اما افراد در عالم را حادث زمانی می دانند

فلا رفق منا ما احتاج معلول بعلة را القان ذاته هي دانسته لذا ما لا وجود را

از صری در یافت کنند ما موجود شوند و آن علت آنها است نه حدوث زمانه آنها

نظر ملا صدرا : واقعت معلول عن احتیاج به علت است و به عبارت دیگر احتیاج

به علت ذاته معلول است و نه عرضی آن و ذاته سر لم یکن معلوماً (ذاته سر دلیل نمی خواهد)

معلول عن فقر و عن فعل علت است و جهان یک واحد است و معلول و مخلوق است

و این منافی با قدم بودن است .

نظر اعلام طبایع : عبت در مورد حدوث و قدم زمانه عالم (منظور کل عالم هستی محسوس و

طبیعی) به اساس است زیرا حدوث و قدم زمانه در مورد موجودی است نه

در ظرف زمان یا شد کل جهان ظرف زمانه ندارد و کل جهان ظرف مکانی ندارد

عالم کسی و کجا آفریده شد فرغ بر عالم و متاخر از عالم است و این فقط در مورد اجزای اجزای

عالم ماده صادق است . چون مکان از مرتبه احاطه اجزای جهان بر اجزای دیگر آن استزاع

صه شود و زمان هم حرکت ذاته اشیا و طبق آن با حرکت محسوس شبانه روزی استزاع

صه شود و مکان و زمان فقط مربوط به عالم ماده است .

عواالم طی وجود

کُل عالم هستی اعم از خداوند و غیر خداوند یکی است یا عواالم مختلف است ؟

گفتیم عالم هستی وجود یک جز است اما دارای مراتبی است که از بالاترین مرتبه وجود

علت الخلق است شروع می شود و پایین ترین مرتبه که این عالم ماده است و قوه محض حیوانی است

یعنی این بالاترین و پایین ترین عواالم وجود دارد یا نه ؟

در اصطلاح فلاسف ^{عالمی} که موجود و موصوفاتی گفته می شود که در مجموع هستی درج و مرتبه خاصی از وجود

را داشته باشند بطوریکه محکم و مسلط بر تمام مادیات خودشان باشند و خودشان هم محاط توسط

مافوق خودشان باشند. دو عالم از مجموع عواالم هستی مشخص است دو عالم مرتبه ذات

و احد تعالی که عالم لاهوت است در مرتبه زیر مرتبه عالم طبیعت است عالم نالوت ^{با حسن و موافقت}
(از نسبت طبیعت)

بالا تر از عالم لاهوت عالم ذری هست ؟ یا بین تر از عالم نالوت عالم هست ؟ بین این

دو عالم ، عالم با عواالم ذری هست ؟ بالا تر از عالم لاهوت فرخنده خفالی ندارد چون این

عالم عالم لاحدی و لیس نهایی است و وجود واحد الوجود وجود واحد ذاتی است

که مثل دما تدری ندارد چه در سردی بالاتر و در آن

پایین تر از عالم نالوت ، عالم دنیوی است زیرا این عالم ، عالم ماده است و بالاتر از این

از نوع علت اعدادی و زمینی است و علت اعلیٰ نفسی تواند باشد و اما این عالم

طبیعت عالم ماده عالم قوه و فعل است و وجود بقدری ضعیف می شود که فقط قوه

مخفی (همولایه) می شود یعنی فرزند وجود و عدم و حالتی از نیستی پس پایین تر از آن برآید

پس در عالم لاهوت و نالوت ^{عقل} عوالمی هستند یا نه؟ اگر فلاسفه و حکما عالم عقل

و حیرت را می نوردند اما قاعده ^{انواع} اشرف آن را ثابت می کنند . ^{سوره} گفتیم در بحث بحیث ^{علی}

و محلولی باید بین علت و معلول ^{سببیت} داشته باشد پس عالم نالوت در نهایت ضعف چه نسبتی

با عالم لاهوت می تواند داشته باشد قاعده الواحد را مطرح کردیم الواحد لا یصور عنه الا واحد

از علت مخفی محلول مخفی در واحد صادر می شود و خداوند که چیزی ندارد پس کثر از او صادر

نمی شود پس معلول مستقیم و اول از خداوند طبیعت نیست پس اولی موجودی حاصل است

و سبب ^{ترین} عالمی موجود است و بهترین شایسته را با ذات واحد عالمی داشته باشد و فرست

با واحد عالمی این است که واحد عالمی با قدرت ندارد و نامحدود است ولی این صادر اول

محدود است و ماهیت دلیل چون مخلوق است .



این عالم عقل یا حیرت ملی است یا عقول اند و عوالم اند؟ اینجا اختلاف نظرین فلک و عوالم اند

مسیحین (ابن سینا ارسطو و...) از هیت بطبعیسی (تجرب قدم) بود که زمین را مرکز

عالم است که ای خانی دور تا دور زمین را آب احاطه کرده و آب و دور تا دور آن

هو احاطه کرده هوا و دور تا دور آن را آتش احاطه کرده و آتش و دور تا دور آن

چهار این کرات ۹ فلک را تصور می کردند که فلک اول قمر است و بلافاصله بعد از آن آتش

و بعد فلک دوم عطارد بود که چهارم خورشید پنجم شمس و ششم مریخ و

هفتم زحل و هشتم مریخ و نهم اطللس فلک الافلاک این هفتم جسم اند و دارای نفس

هستند. خلاف عقل اول را صادر می کنند و آن مجرد است و سه تعقل می کند و از تعقل او عقل دوم

صادر می شود و نفس فلک الافلاک و جسم فلک الافلاک و بعد عقل دوم سه تعقل و

که عقل سوم و جسم و نفس فلک الافلاک و... پس طبق این هیت ۹ تا عقل

را تصور می کنند ۹ فلک از ۹ تا عقل و عقل دهم که کرات چهارم را از او صادر

این نظریه اشراقی و خواص لصد این طوری و طوری در عقول نکرده اند.

عقول طولی و عرضی را به عنوان ارباب انواع را تصور می کنند هر دو در کتاب

را به عالم معلولی دارند

حکمت الاشراق خود توصیف می کنند بین عقول عرضی و طولی رابطه علی و معلولی ندارد

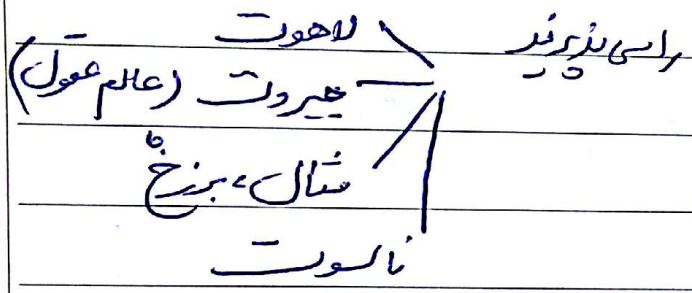
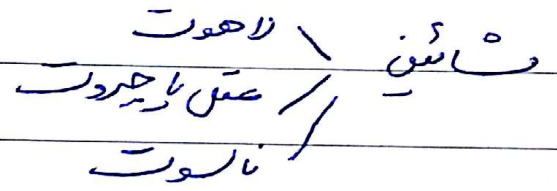
در اینجا نیست

و عالم موجودات مجرد را عالم عقول طولی و عالم عقول عرضی است و عالم عقول

عرضی معلول عالم عقول طولی اندک عالم عقول عرضی را ملکوت عالم مثال یا برزخ می دانند

و عالم ماده، معلول عالم برزخ است نه عالم عقول.

اشراق علاوه بر خواص بعدی که علامت این



و عرضی عوالم ؟

عالم عقول ؟ خواه از آن نوعی منحصر به فرد اند و تکثیر افرادی نداریم عقل اول بودی خود

عقل دوم تکثیر و ... و آنها مجرد تا هستند

عالم مثال : مجرد از ماده است قوه حرکت زمان مکان و بعد از آن بعد زنده

حجم اندازه را که از درگیری های ماده است را دارد عالم برزخ / منتقل

عالم منتقل عالم جواب و خیال / عالم برزخ منتقل جواب محقق روح بعد از حرکت

استدلال بر عالم مثال: علاوه و عرفا انسان عالم صغیر است و کل مالمی (لا)

عالم کبیر است محدود عالم کبیر را در عالم صغیر قرار داده است هر چه در خود جمع

کند جزا و تدوین او را ساخته است. با رجوع به عالم صغیر عالم کبیر ثابت می شود

انسان دارای هر حیوانی و هر نفسانی و مجرد است جسم انسان از نوع عالم طبیعت است

و معلول عالم طبیعت است و در عالم طبیعت تبدیل می شود و بعد هر انسان که نفس

اوست که در وی هر نفس است مرتبه حسن خیال عقل از نوع عالم عقل است و در عالم

منقطع جسم قوه خیال عقل تبدیل می شود یعنی جنب
و ابزار جسمانی از نوع عالم عقلانی نفسی مآثر در عالم عقل
و در طریق النوع انسان تبدیل می شود

بنابراین انسان محلی مجرد از جسم در عالم بزرگ است

که انسان عالم ماده را تبدیل می کند

۷ عقل انسان از آن جهت که می تواند به عالم عقل و عالم مجرد متصل شود

و حقایق را در یافتند پس می بیند عقل که همان نفس است که عقل می تواند

بگذرد خارج از انسان علاوه بر عالم طبیعت عالم مثال و عالم عقول هم وجود دارند. شناخت این

عوالم از طریق وجه و نبوت و با ابزار حقایق کشف و کشف باطن این عوالم را شناخت است

صبر و شکیبایی (صبر) نیز در این عوالم است و از زلفا و تحفده طبیعت خارج بود

این مآثر هم استدلال مفهومی و حکم لاهوت مجرد است مثال و عالم معارف و ادوات
اثبات می شود که بر ابله علی و معلولی دلالت هر عالم با نفسی احاطه بر عوالم باطنی دارد

وهر عالم باسنى تحت سرطه عالم بالاسى الت وقوله الاخلا تبسرى لكونه وان زواله عوالم از
طرق تسليب وحوالت .

جلسه چهاردهم (استاد یوسف) ۴۹ و ۵۰

درس ۴۹ : قضا و قدر

اصل قضا و قدر از سلمات عقاید اسلامی است . و کتابهای زیادی نوشته شده ولی ما از هم اختلافی ا
بیت

روایت از امام علی (ع) : نهج البلاغه حکمت ۲۸۷ : منعی است از اسباب فعلی را از

خاک کردن و قضا و قدر و سرنوشت : طریق مظلم فدا تسلیوه و خبر عمیق فلا لیه

و سر الله ولا تتكلفوه .

قضا و قدر یعنی : قضا حکم قطعی فاصله دادن سوره مطهری فصله دادن

کمی خواه فعلی باشد خواه قولی باشد (تا کردن و حکم کردن چیزی با فعل یا قول)

قدیر یعنی همه اندازه و قدر است ؛ تقدر الیه نفس انسان را حجت خداوند تقدار و

اندازه خود را کسب کرده اند

معنای فلسفی قضا و قدر الهی : قضای الهی را علاوه بر فعل الهی می دانند و آن را عام

و شامل هم چیزی دانند. وجود جمیع اشیاء به نحو سبب در عالم عقل ^{بناحوه} (سبب نه بصورت

چیزی جز خدا از هم) = وجود علمی هم ^{علاوه} موجودات عالم ماده در عالم عقل

عالم عقل را خداوند به نحو ابداع خلق کرده است. فم به نحو تلوین یعنی مصبوق به ماده و زمان

نیستند، عالم عقل به منزله علت است به عالم ماده تا که اوصاف ^{و حرکات} عالم ماده در عالم عقل

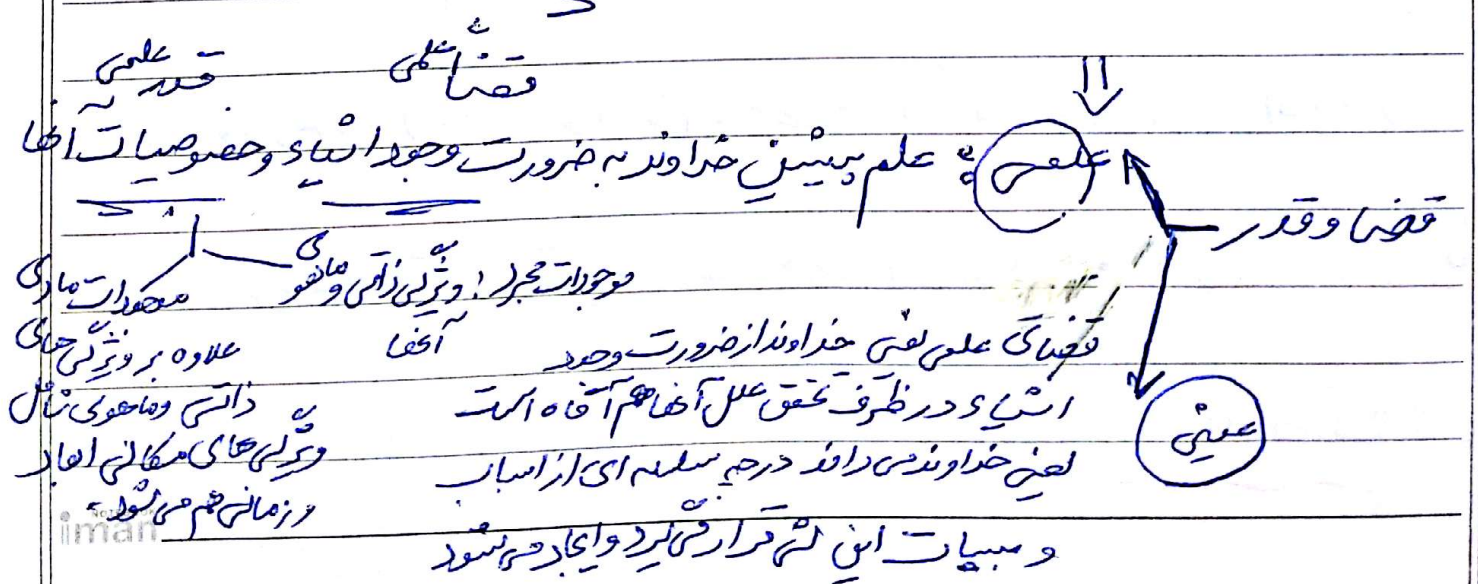
هم وجود علمی و عقلی هستند.

معنای قدر الهی در فلسفه : محدود اندازه موجودات مادی دارند نسبت به ذات باری

عالمی.

علم قبل از ایجاد (به تمام جزئیات بدن افعال رفتار خصوصاً او در وجود ^ت در وجود علم خداوند / در مرتبه ذات الهی ^{قدرت} زود علم دارد)

علم بعد از ایجاد / در مرتبه عقل و همین سبب است / به مخلوقات (علاوه عالم ماده)



من خداوند از ازل و قبل ایجادهم انشاء تمام خصوصیات آنها را می دانند و هم

سلسله علی که ذر وجود موجودات را در اختیار هم را می دانند

خدا ^{می داند} حرم الف را می رود به الف و آنرا به ب را می رود و آنرا به د را می رود

به د می رسد و باز هم می دانند اولیایم راه را می رود و در سلسله اسباب و مسببات قرار

می نگیرد پس با هر توفیق و هدایت به راه راست را از خدا خواهد داشت.

حرم به پدر و مادرش نیکی می کند لذا این نیکی می شود به ضرورت به راه ب به

خیرات را در ادامه دارد. دعا قضا و قدر الهی را عوض می کند قضا و قدر الهی

عوض نمی شود وقتی دعا کنیم توفیق می دهیم به سیر خوبی ها و در دست ما اختیار و انتخاب

صبر

قضا قدر عینی به علم بعد خلقت بر می گردد خصوصیات و ضرورت خارجی که نمی

دارد قدر عینی (خارجی و واقعی). خصوصیات که نمی در خارج پیدا کرده قدر

و ضرورتش و حقیقتش کامل ضرورت و حیرت با وجود علت نامش، قضای عینی

قدر عینی و خصوصیات که نمی از ناحیه علی خود در حین وقوع و تلبس به وجود خارجی
کسب می کند

Iman

Subject:

قصای عینی : ضرورت عینی و فاعلی شیء و وجودی بالذات خارجی و در خارج

ماضی هم شدن علت تامه آن .

قدر قائل تعذیر است اما قضا حقیقتی شدن است . پس از قضا الی بقدر او نیاورد باید بر

اشاعره : حسن و قبح عقلی را نمی نویسند . انسان را عبور می دانند و امر لفظی را بر

ما بعد خداوند و محبت و مهربانی مباح خواهد داشت

معتزله : اختیار مطلق و آزادی مطلق و افعال اند و تفویض را قائلند و فاعل

قضا و قدر عینی را نمی نویسند . معتزله می گویند امر عقاب و ثواب بر ندم باید کارش

را فقط خودش انجام داده باشد و این توحید افعالی را زیر سؤال می برد تنها فاعل

مستقل و حقیقی در عالم خداوند است و اینها انسان را فاعل مستقل و در عرض خداوند

می دانند .

امامیه و فلاسفه : الامر بین الامرین . فاعلیت جهات آن در طول فاعلیت

خداوند است و در عین حال انسان اختیار هم دارد . ماضی یعنی هستیم وقتی نمی توانیم

وجودی را از علیتش بپذیریم پس تمام اوصافش را هم علت می پذیریم پس در تمام افعالش و این

به خدا است چون در عین آن به آن خدا واجب است پس در کارها هم آن توان
به خدا بسته است اما اختیار است با این وجود که کاری انجام ندهد است خداوند است .

تفسیر تاثری قضا و تقدیر در ا

تطابق عالم تطابق علی و معلولی است بنابراین ضرورت علی و معلولی ، معلول ضرورت خود را ^{وجود}

از علتش دریافت می کند معلول تقدیر یعنی اندازه وجود خودش را هم از علتش می برد.

پس هم ضرورت هم تعیین و تقدیر وجود معلول از علتش است .

علم و اراده و قضا و الهی وجود هر چیزی را از طریق علت خالص آن جز ایجاد می کند

فجوات
عبارت آنها علتی بسط است و شرایط فاعلی و فاعلی ندارند قوه ندارند
و فعلیت محض اند امکان ^{است} پیش از تکلیف خاص از وجود باشند اندازه
امکان تبیین و قبیل ندارند و تقدیر در آنها است

مادی علاوه بر علت بسط فاعلی و استیم به یک سلسله شرایط اعدادی اند

این علت های اعدادی امکان تقدیر دارند وضع وجودش معهود نظر

و تصریح ماده طبیعی استعداد این را دارد که باعلل و عوامل

مختلف رو برو شود و تحت تاثر آنها حالت و اثر پیدا کند مخالف

با اثر حالتی که تحت تاثر تقدیر می آید می کند

برای سه مادی هزاران اثر شرایط وجود دارد و آن تعداد در شرایط نور آب و هوای مخالف

حرارتی و حیوانی می زند اگر آرد شود کباب می شود اگر نولط مورچ خورده شود و ...

پس و آنه تقدیر دریا کانی سرها می تواند حرارت سرد قضا و تقدیر محدرات صمیمی و غیر قابل تقدیر است

چون ماده ندارند و کالات خود را بالفعل و کلی یاد یافت کرده اند و با یک سلسله علل مشخص

حرار دارند و آنچه در سلسله دیری قرار گیرند و سر نوشت دیری با ایند همین است .

قضا و قدر در موجودات مادی قابل تغییر است قضا و قدرهای متفاوتی تواند داشتند ایند

هر سلسله عمل هم تواند توسط سلسله عمل دیگر با نسیب شود و سر نوشت تغییر یابد

قضا یعنی غیر قابل تغییر بودن نسبت اشیا و بهجت های نام حتم است اما قدر قابل تغییر

است نسبت اشیا نسبت به ذاتشان شرایطشان عمل ز قضا شان و عمل اعدادی شان

قابل تغییر است .

درس ۵۰ شرف و بیری ها

شرف در لغت به معنای بزرگی و در اصطلاح هر چه در مصدقین که زندگی را سخت کند می گویند شرف

سفاخری مباحی طبیعی در همه در اعمال اختیاری انسان ندارد و شرهای اخلاقی که

در اثر ظلم و ستم انسان به خودش و یا دیگران حاصل می شود .

صفت خدا را

سبب در مورد شرف : در جهان صدیقین نهایت کردیم که خداوند قادر علی الاطلاق ضریحض است

و عالم علی الاطلاق است پس اگر خداوند ضریحض است پس چرا شرف در عالم هستند ؟ اگر قادر مطلق

است چرا چیزی شرف و مباحها را نمی برد ؟ اگر عالم مطلق است چرا او بر نمی دانسته خلق موری

مثل نذر رومی آفریند تا اما حسن را شهید کند؟ آن خداوند حکیم است و هم کارهایش هدف دارد

پس چرا شرور رومی آفریند پس با حکمت خداوند شرور سازگاری ندارد.

و صدد شرور با عدل الهی هم سازگار نیست. امر عادل است نباید هیچ تفاوتی بین ایجاد باشد پس چرا

خداوند بی سلام زوری را ناقص می آفریند شرور تهید و فقیر. اصل انسان احسن الخلق است

پس چرا بیماری شود خسته مهستور و در جهان احسن چرا شرور وجود دارند؟

پایخ به سبب شرور؟

۱- دید عارفان و پایش عرفا؟ اصلاً شری در عالم نیست چه فریب است. حریم آن خالق است

انجا هر خیر است. ما آنست الا جملا این پایخ هم عالمی و جواب به علم خدا نیست.

۲- پایخ تنوین (دو خدا داریم خدای خیر و خدای شر). خیر و شر نمی توانند از خدا واحد

صادر شوند مبداهستی که در ذات خودش در برابر او است و او را که در ذات

خودش اراده خیر دارد و همین نیست اراده شر داشته باشد و برعکس پس اینجا دارای دو مبداه

خیر محض و شر محض. کسی که قائل به توحید هستند اصلاً این پایخ را نمی پذیرند.

۳- شر امری عدمی است و محال نمی خواهد. چون عالم واقع را بر می می کنیم

می بینیم آن شرابخودش امری عومی است یا اینکه بنسب فقرانات و اعدا که می شود مان

فقدان سرمایه است. کوری یعنی عدم بنیالی که سرمایه است و فقر عدم ضرورت و زشتی عدم

زیبایی است پس خالق نمی خواهد. بنسب فقر خودش وجودی است اما انزال جهت که

موصوفه است که امر عومی است پس خالق نمی خواهد. منظور از عرض بودن

عدم ظلم است نه عدم محض. پس شرع عدم ظلم است. انسان شایسته بنیالی را دارد

آثار استعدادهای خود حاصل شود علت می خواهد و عدم استعداد هم نه علت نمی خواهد.

خوبی چیزها هستند واقعا وجود دارند مثل دردی که عرض نیست. پس جواب نماند نیست

۴- شرع امری نسبی است چون همه موجودات از آن جهت که وجود دارند نفسی تقدیم جواب اند

ولی از آن جهت که باعث بدی می شوند شرعی شوند پس شرعی نسبی است نفس ما را

از آن جهت که امر وجودی است حرف اولی چون استماع در انسان می شود شرع

این جواب هم سازگار با حکمت الهی است چون خداوند حکیم است و هدف دارد و حیا

حقیقت هم چیز پس چراغ رسانه به یک موجود باید باشد پس رسیدن به موصود در راه باشد

۵- عالم هستی را مورد بررسی قرار می دهند امقدمات ع عالم ماده عالمی است که هم

خبر دارد و هم شروع و هم خیزد شر از آن قابل تفکیک نیستند چون عالم ماده تضاد و قرآن هم اصول

ماده قوه است و در خارج همراه با صورت است مثل آتش که ماده است که بالفعل در صورت است

است و در همان حال نمی تواند آب باشد و یا خاک و ... پس هر ماده ای یک صورت

نمی تواند بالفعل یک صورت بشر داشته باشد و همین موضوع باعث تضاد و قرآن هم می شود

چون انسان برای اندک سیر شود یا بوی نیک را بخورد کند که باید صورت کند که را از دلت ببرد

و تبدیل به انسان شود ل اگر سیرت با بد حیوانات در را بخورد تا سیر شود. آتش جو خدی

خوب باید مفید است و این ممکن است باعث سوختن هم شود. خیرات موجودات ماری

هر غلبه دارد بر شرکها و عقل حکم می کند که اگر خیر چیزی بشری داشته باشد نسبت به شر

عقل می تواند انجام آید. پس عالم ماده خیرش بشر از شر است پس مقتضای حکمت الهی

آفرینش آن است. منع خیر کنی برای دفع شر قلیل مطلق حکمت و عقل است.

ارسطو می تواند عالم ماده را بررسی کرده

۱) عالم موجودات خیر محض باشد.

۲) // // شر محض باشد.

۳) // // خیرش غالب بر شرش باشد.

۴) // // شرش غالب بر خیرش باشد.

۵) // // خیر و شرش ساری باشد.

عالمی که خیر محض باشد عالم مجردات است که خلق کرده خداوند.

عالم ماده خیرش غالب است و شرش قلیل و خداوند آن را خلق کرده و این حکیمان است

انسان کمال مثل حضرت خیرای (ع) خودشان به تنهایی خیر می‌اند و تا آنکه و پیامبر (ص) حرکت

ای پیامبر ای علی

خیر کنی اند به تنهایی . لولا انما خلقت في الافلاك لولا الفحمة لما خلقت كما .

۶- وجود شرور فواید و مصالح خیر و انی دارد موجب تعامل موجودات مادی می‌شود

درد امر صبدی و شر است اما آگاهی از خرابی و نسیاری می‌دهد خردم دنبال آن می‌رود

برکات و خیراتی در شرور وجود دارد

وجود شرور باعث تعامل و بیختگی و مقاومت می‌شود

انسان